

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

پاسخ سوم: مرحوم محقق اصفهانی رحمه الله

مرحوم اصفهانی رحمه الله ابتدا کلام مرحوم آخوند رحمه الله را مورد بررسی قرار داده و سپس راهی را ارائه داده‌اند. مرحوم آخوند رحمه الله فرمود: «مفعول» مشترک لفظی بین زمان و مکان است که وضع آن برای اسم زمان در معنای عام اعم از متلبس و منقضی است در نتیجه لازم می‌آید تنها یک فرد که همان متلبس باشد در خارج محقق شود.

مرحوم اصفهانی رحمه الله در اشکال می‌فرماید: هر چند بیان مذکور صحیح است اما این‌که تلبس وجود خارجی داشته باشد ولی انقضاء وجود خارجی نداشته باشد ثمره‌ای برای بحث ایجاد نمی‌کند چرا که بحث در فرض انقضاء است؛ یعنی باید بررسی شود که آیا در فرض انقضاء می‌توان «مقتل» را استعمال نمود یا خیر؟!

به بیان دیگر طبق بیان مرحوم آخوند رحمه الله اسم زمان در مورد فرد منقضی به هیچ وجه وجود خارجی ندارد و موضوع باقی نیست تا در مرحله بعد بحث از این شود که آیا به آن مقتل اطلاق می‌شود یا خیر؟! همان‌گونه که اگر مولی بفرماید «اکرم العالم» اما در خارج عالم وجود نداشته باشد نیز ثمره نداشته و امری لغو است.

مرحوم اصفهانی رحمه الله در ادامه و برخلاف مرحوم آخوند رحمه الله که مسئله مشترک لفظی را مطرح نمود، راه حلی ارائه داده که تقریباً شبیه مشترک معنوی است. ایشان می‌فرماید: باید گفت موضوع له «مقتل» هر چند کلی است اما ظرف برای حدث بوده و در آن کلمه زمان یا مکان وجود ندارد؛ در نتیجه یک فرد از «مقتل» مکان و فرد دیگر آن زمان است که نسبت به خصوص زمان، انقضاء معنا ندارد اما نسبت به مکان هم تلبس و هم انقضاء ممکن است، پس نزاع لغو نخواهد شد. بخلاف فرضی که «مقتل» مشترک لفظی بین اسم زمان و اسم مکان باشد که در مورد اسم زمان اعم از متلبس و منقضی در نظر گرفته شود تا تنها در مورد متلبس ممکن باشد.^[1]

بررسی پاسخ سوم

نسبت به این پاسخ چند اشکال مطرح شده‌است:

اشکال نخست (اثباتی): در مقام اثبات دلیلی اعم از تصریح اهل لغت یا تبادر بر این‌که «مفعول» مشترک معنوی میان زمان و مکان باشد، وجود ندارد.

اشکال دوم (ثبوتی): مرحوم امام رضوان الله تعالی علیه می‌فرماید: میان زمان و مکان قدر جامعی قابل تصور نیست به این بیان

که اگر مقصود قدر جامع حقیقی باشد زمان از مقوله «متی» و مکان از مقوله «أین» است و تباین آنها واضح می‌باشد.

اگر قدر جامع عرضی و انتزاعی مدنظر باشد مانند ظرف یا ظرفیت به این معنا که بگوئیم مقتل برای ظرفیت وضع شده است این اشکال وجود دارد که با گفتن لفظ «مقتل» هیچگاه عنوان ظرف به ذهن متبادر نمی‌شود.^[2]

اشکال سوم: مرحوم اصفهانی رحمه الله نیز تسلیم اشکال شده است به این بیان که ایشان می‌فرماید: در خصوص اسم زمان نزاع مشتق جریان ندارد اعم از این که موضوع له «مفعول» مشترک لفظی یا مشترک معنوی باشد اما نزاع به اعتبار اسم مکان جریان دارد، در حالی که بحث این است که مقتل اگر به عنوان اسم در نظر گرفته شود آیا نزاع مشتق جاری است یا خیر؟!

به بیان دیگر بحث در اسم زمان است نه لفظی مانند «مفعول» بنابراین اگر به عنوان مثال معنای اسم زمان در روایتی از مصدر به صورت مجازی اراده شود با این شرط که اولاً این استعمال صحیح باشد و ثانیاً اسم مصدر داخل در بحث نباشد، باز هم این نزاع جریان دارد چون جریان یا عدم جریان نزاع بستگی به معنایی دارد که از لفظ اراده می‌شود. چنین به نظر می‌رسد این مسئله نیز از مسائلی است که عقلی بودن نزاع را تقویت می‌کند؛ به عنوان نمونه همان گونه که اگر در روایتی امام علیه السلام از مصدر معنای اسم فاعلی را اراده نمود مسلم نزاع جریان دارد، اگر از مصدر معنای اسم زمانی نیز اراده شود نزاع جاری است.

علاوه بر این هر چند در استعمال مشتق در ذات متلبس در آینده لغت به همراه علاقه مشارفت می‌تواند دخیل باشد اما عقل است که صرف نظر از حقیقی یا مجازی بودن استعمال حکم می‌کند اگر تلبس وجود نداشت اطلاق مبدأ بر ذات صحیح نیست؛ در نتیجه برای لغت دخیلی در مباحث مطرح شده وجود ندارد و تمام آن بر عهده عقل و ادله عقلی می‌باشد، همان گونه که مرحوم آخوند رحمه الله و سایر بزرگان نیز در استدلال‌های خود به دلائل عقلی اشاره نموده‌اند.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1]. «قوله [قدس سره]: (و يمكن حل الاشكال بأن انحصار مفهوم عام ... الخ). لا يخفى عليك انه [لا يتوقف على تعقل جامع مفهومي بين المتلبس بالظرفية] للحدث و عدمه؛ حتى لا يعقل، بل على الجامع المفهومي بين المتلبس و المنقضي عنه. فكما يقول القائل بالوضع للأعم: إن مفهوم اسم المكان- تحليلًا- هو المكان الذي وقع فيه الحدث، فيعم المتلبس و المنقضي عنه، فكذا هنا يقول: بأن مفهوم اسم الزمان- تحليلًا- هو الزمان الذي وقع فيه الحدث، فهو بمفهومه يعمهما، لكنه بحسب الخارج- حيث إن المكان قارَ الذات- فله مصداقان، و الزمان حيث إنه غير قارَ الذات، فله مصداق واحد. و يؤيده: أن المقتل و المغرب و غيرهما- من الألفاظ المشتركة بين اسمي الزمان و المكان- لها مفهوم واحد، و هو ما كان وعاء القتل أو الغروب- مثلاً- زمانا كان أو مكانا، و لا إباء للمفهوم- من حيث هو مفهوم- للشمول و العموم للمتلبس و المنقضي عنه، و إن لم يكن له في خصوص الزمان إلا مصداق واحد. قلت: الأمر في حلّ الإشكال على ما أفاده الاستاذ العلامة- أدام الله أيامه- إلا أن تحرير النزاع في اسم الزمان لا يكاد يترتب عليه ثمرة البحث؛ إذ ثمرة البحث تظهر في ما انقضى عنه المبدأ، و إلا فلا فارق في المتلبس بين الطرفين، و حيث لا مصداق لما انقضى عنه المبدأ في اسم الزمان، فيلغو البحث عنه جزماً. نعم، لو قلنا: بأن المقتل و نحوه موضوع لوعاء القتل مثلاً- من دون ملاحظة خصوصية الزمان أو المكان- فعدم صدقه على ما انقضى عنه في خصوص الزمان لا يوجب لغوية النزاع، بخلاف ما إذا كان موضوعاً للزمان الأعم من المتلبس و ما انقضى عنه، فإنّ البحث عن وضعه للأعم- مع عدم المطابق إلا للأخص- لغو. فتدبر.» نهاية الدراية في شرح الكفاية، ج 1، ص: 171 و 172.

[2]. «و منها: ما احتمل بعضهم: من أن اسم الزمان موضوع لوعاء الحدث من غير خصوصية الزمان و المكان، فيكون مشتركاً

معنويًا للجامع بينهما، فحينئذٍ وضع الهيئة للأعمّ ممّا لا مانع منه، فيأتي النزاع فيه. وفيه: أنّه لا جامع ذاتيّ بين الزمان و المكان، و كذا بين وعائيتهما للمبدئ، فإنّ الوقوع في كلّ على نحوٍ يباين الآخر، فلا بدّ من انتزاع جامع عرضيّ بينهما، كمفهوم الوعاء أو الظرف مثلاً، و الالتزام بوضعه له، مع أنّه خلاف المتبادر من أسماء الزمان و المكان؛ ضرورة أنّه لا يفهم من لفظ المقتل مفهوم وعاء الحدث أو مفهوم ظرفه، بل لو كان الوعاء جامعاً ذاتياً بينهما - أيضاً - لم يوضع اسمهما له لما ذكر. «مناهج الوصول إلى علم الأصول، ج1، ص: 199 و 200.